



۱۷ جولای، ۲۰۱۷

ملالی موسی نظام

## بیست و شش سرطان ورق دیگری از تاریخ

مقدمه:

همانطور که داشتن تفکر و بیان مطالب منحصی آزادی های فردی، حق همگان باید باشد، موضوعات مربوط واقعات و رویداد های هر سرزمینی که جزئی از داشته های تاریخ یک ملت بشمار میرود هم به مردم آنسامان تعلق میگیرد؛ بنابر آن حق استدلال و قضاوت سالم بر حوادث و شخصیت هایی که در مقطع های تاریخ مطرح هستند، همچنان جزئی از حقوق اتباع یک مملکت محسوب میگردد

اعتراضات غیر منطقی، غیر مستدل و غیر وابسته انحصاری در حقیقت مقام و منزلت یک شخصیت تاریخی مورد بحث را تخریب نموده و در پهلوی کتمان حقایق، باعث سردرگمی و انحراف فکری خوانندگان هم میگردد و جنبه آموزشی را سخت صدمه میزند.

بهر حال، این مضمون به منزله اوراقی از تاریخ یک عصر، بار اول ده سال قبل بتاریخ ۱۴ جولای ۲۰۰۷ در تعدادی از مطبوعات افغانی اقبال نشر یافت، چون بیان رویداد های مهم تاریخی وطن را باید وقتاً فوقتاً به دید خوانندگان و نسل های کشور قرار داد، نشر دوباره آنرا خدمت هموطنان تقدیم مینمایم :

۱۴ جولای ۲۰۰۷

ملالی موسی نظام

## بیست و شش سرطان ورق دیگری از تاریخ نگاهی به کودتای مرحوم محمد داود خان

در نشیب و فراز های تاریخ، مردم افغانستان روزگاران تلخ و شرین زیادی را سپری نموده اند که خود همیشه در بوجود آمدن حوادث و وقایع مملکت آبابی خویش متأسفانه کمترین سهمی نداشته اند.

تاریخ گواه است که در رویداد های تاریخی، ملت افغان صرف در زمانی که سرزمین شان را خطرات تعرض، اشغال و حمله دشمن تهدید نموده، با دائر نمودن جرگه ها و یا اقدامات دسته جمعی، برای حفظ و حراست ناموس وطن بسیج شده اند و از استقلال و تمامیت ارضی با خون و جان و مال به دفاع برخاسته اند در غیر آن، یا تفوق طلبی و عشق به قدرت سبب حوادث و رویداد های ناهنجار در مملکت و زندگانی آنان گشته است و یا خیانت و پیوستن به اجانب، سرنوشت دیگری برای خود و سرزمین آنان رقم زده است.

باری بعد از تشکیل افغانستان نوین و وحدت ملی توسط بانی آن، اعلیحضرت «احمد شاه بابای درانی»، سلسله سلطنت که خاصیت میراثی را دارا مییابد، شاهان سدوزائی و محمد زائی را به قدرت رسانید. در هر مرحله ازین تاریخ، البته واقعاتی بین این دو سلسله شاهی افغانستان نیز رونما گردید که سرنوشت ملت و مملکت را تغییر داد و تصمیمات نابجا و جاه طلبی های خودخواهانه، مصائب زیادی را بار آورد.

از جنگهای افغان و انگلیس، مداخلات همسایه گان و معاهدات چپ و راست که بگذریم جان فشانی ها و قربانی های مردم افغانستان برای حفظ خاک و وطن شان همیشه قابل تقدیر و ستایش است که افتخار آن در تمام مراحل، فقط به خود آنها میرسد... به مردمی که زیر نام پر افتخار «افغان»، دایم علم آزادی برافراشته اند و همین ملتی که حاکمیت ملی از آن او باید باشد. ولی دردا که با افسوس دیده شده است که اشتباهات و عمل کرد های «شخصی و انفرادی» متکی بر قدرت طلبی سرنوشت آنان را در مراحل مختلفه تاریخ همیشه به مخاطره انداخته است. سلطه خاندان محمد زائی بعد از ختم سلطنت «اعلیحضرت شاه امان الله»، رهبر وطن پرست و محصل استقلال افغانستان که در اثر دسائس انگلیس و گروهی از فرزندان ناخلف کشور به وقوع پیوست، به «محمد نادر شاه» که از شاخه دیگر همین خاندان بود، انتقال یافت که بعد از مرگ او، فرزند ارشد وی، «اعلیحضرت محمد ظاهر شاه» به سلطنت رسید. در مدت چهل سال حکمروایی او که پادشاه عادل، صلح طلب و تا مدتی محافظه کار بود، جامعه افغانستان، از نقطه نظر انکشافات اجتماعی نظر به طوالت دوره سلطنت و تغییرات اوضاع و ایجابات عصر و زمان و تأثیرات منطقه و جهان، سیر نزولی و سعودی مختلفی را پیمود.

در مجموع تا شروع دهه درخشان دیموکراسی که آزادی فکر و بیان، تفکیک قوای ثلاثه و جدائی سلطنت از حکومت و انتخابات پارلمانی از دست آورد های بینظیر و درخشان آن محسوب میگردد، دوره «اعلیحضرت محمد ظاهر شاه»، از مطلق العنانی صدارت عم وی، «محمد هاشم خان» تا دوره شبه دیموکراسی «شاه محمود خان» با عصر دکتاتوری مقید و پلیسی صدارت «محمد داود خان» که باطرف گیری امریکا از پاکستان، میزبان رهبران کرملین، «خروسچف و بولگانین» گردید و دروازه افغانستان و اولاد معارف آن متأسفانه برای اولین بار بروی اتحادشوروی مکار که هرگز و هیچگونه بدون منافع پایدار و مستحکم رژیم، دست دوستی بی شایبه ای به سمتی دراز نمی نمود، چهره بدل کرد.

درین استحالته سیاسی و اجتماعی، مورخین و شاهدان عینی بی دریغ از حقایق و روی داد های تاریخی پرده برداشته اند. اینکه قهرمان و غیر قهرمان سازی با سمت گیری ها و علاقمندی های گروهی و یا شخصی، جامه بدل نمایند، بحال تاریخ و آنچه واقعا صورت گرفته و بوقوع پیوسته، موثر نمیباشد. چون تاریخ همیشه، عبارت است از بیان حقایق و رویداد هایی که «حتماً» در يك سرزمین صورت پذیر گردیده و بوجود آمده است.

بنابراین، همان طوریکه بیان حوادث و رویداد های يك سرزمین، تاریخ يك ملت را میسازد، واقعاتیکه دريك خاندان هم واقع میگردد، تاریخ همان فامیل را رقم میزند. اگر این دودمان به نحوی به تاریخ يك ملت پیوند بخورد، اختلافات عقیدوی و رقابت ها و جاه طلبی های آنان بر تاریخ مردم آن دیار هم بی تأثیر نمی باشد. پس واقع شده است که خود خواهی و رقابت ها برای قدرت طلبی، انسان را مانع از درک خطراتی میسازد که اقدام و اشتباه آنان بمیان می آورد و برای ترمیم آن هرگز راه برگشتی سراغ نمیگردد، بلکه تاوان خطا های مدهشی را گاهی ملت

و مملکت عمری متقبل و متحمل میگردند. چنین است اقداماتی که بر انداختن رژیم سلطنتی و تشکیل مقیدی بنام «جمهوریت» با دنباله روی ها و صدمات جبران ناپذیر آن بر مردم افغانستان تحمیل شد.

میرهن است که تا امروز هیچ محقق و مؤرخ این ادعا را نداشته که انگشت رد و انتقاد بروحیه قانون اساسی ۱۳۴۳ هجری شمسی مربوط به دوران قبل بگذارد. این مجموعه حقوقی با ترویج آزادی های فردی، تفکیک قوای ثلاثه «۱»، جدایی تقریباً نیم قرن سلطنت از حکومت «۲»، انتخابات آزاد پارلمانی، آزادی فکر و بیان و مطبوعات و ایجاد يك سیستم قضایی سالم مبنی بر اساسات منشور ملل متحد و حمایه از پرنسپ های ارزشمند حقوق بشر، در نوع خود در تاریخ مردم افغانستان و حتی منطقه بینظیر بود، چنانچه می بینیم که بعد از سپری شدن چهل سال برپادی و سیر قهقرايي يك سرزمین و مردمان آن، باز هم مرجع تقلید و الهام قانون اساسی جدید افغانستان، همین قانون اساسی ۱۳۴۳ قرار میگیرد .

به تائید استاد «حقوق اساسی» پو هنجی حقوق و علوم سیاسی در دهه ۶۰ میلادی، بنام «لوکس فورم» که آمر تیم استادان فرانسوی از پوهنتون «سوربون» پاریس بود، قانون اساسی سال ۱۳۴۳ هجری شمسی، بهتر و دیموکرات تر از «کود ناپولیون»، قانون اساسی عنعنوی فرانسه بود و در منطقه، جوره و مانند نداشت. این استاد خبره ما محصلین حقوق را از داشتن چنین قانون نامه پرمحتوی که از ارزش های حقوق بشر و دیموکراسی که مطابق به مواد اعلامیه ارزش مند آن، هیچ کمبودی نداشت تبریک گفته و تعلیم و تحلیل آنرا جزء پروگرام تدریسی خویش نمود .

درین دوره طلائی آزادی و دیموکراسی، که بدون شك از مداخلات راست گرایان افراطی تا فعالیت و تحریکات «داود خان» برای تخریب امنیت و ترغیب محصلین برای آشوب و عدم استقرار جلسات پارلمان و اخذ رأی عتماد، تا گروپ های چپ گرای مسکو یعنی «خلق و پرچم» که از آزادی های نوپا و دیموکراسی تازه نهال و مشروع ملت افغان سوء استفاده نموده و مملکت را به بی ثباتی و برپادی پایه دار سوق دادند، دست آورد های قانون اساسی را مجال تبارز نداده و با ایجاد مظاهرات و زنده باد ها و مرده باد ها و شستشوی مغزی، اولاد معارف را به خیابان ها و جاده ها میکشا نیدند. همانطور که تذکر یافت، اینان با برهم زدن نظم دراجتماع، پارلمان و مراکز تربیوی و پوهنتون به نفع اهداف خود ها و هدایت اتحاد شوروی و سفارت آنکشور، بهره برداری میکردند. نتیجه چنین شد که با ایجاد ممانعت های پیهم و تخریب اذهان عامه موجبات سقوط حکومت را یکی بدنبال دیگر فراهم نمودند.

باوجود موجودیت مجربین دانشمندی چون مرحوم داکتر محمد یوسف، داکتر محمدظاهر، شهید نور احمد اعتمادی شهید میوند وال و شهید دانشمد ملی گرا و حقوقدان خبره، محمد موسی شفیق صدراعظم های براننده که از اقوام مختلفه غیر خاندان شاهی بودند، گروه خلق و پرچم که بیشتر از بیست سال با سرسپردگی و خدمتگاری به اتحاد شوروی، کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ را به زعامت «سردار محمد داود»، پسر عم «اعلیحضرت محمد ظاهرشاه» به ثمر رسانید ند و به سلطنت چهل ساله پر از صلح و امنیت او خاتمه دادند.

اعلام جمهوریت در افغانستان که علی الرغم خاصیت حقوقی متداوله آن در جهان و وعده «رهبر» آن تشکیل، هرگز خاصیت انتخابی بودن را بخود نگرفت و اساسات دیموکراسی که انتخابات آزاد و تفکیک قوا اجزای لاینفک

آن میباشد، ابدأ بوجود نیامد، يك دوره كاملاً قابل سوال دكتاتورى را بعد از تشكيل بیشتر اعضاى كابينه از گروه معلوم الحال «خلق و پرچم»، بمیان آورد. شخص رئيس دولت در نطقى كه از وراى امواج راديو افغانستان ايراد نمود، از دهه قانون اساسى بنام عصر «ديموكراسى قلابى» ياد نمود كه از ابتداء تهذاب آن بررولى منافع شخصى «منافع شخصى كدام گروه؟» گذاشته شده بود و آنرا يك دوره خفقان «؟» و اختناق «؟» ضد ديموكراسى ناميد و اسم كودتاى چند ساعته را هم «انقلاب» مردمى گذاشت.

اينكه انقلاب زاده يك حركت دسته جمعى ملى وسيع ميباشد، اين اسم به رژيمى كه از همان ابتداى آن، اكثريت اداره چپان باتجربه از اقوام و ولايات مختلفه خانه نشين شده و گوشه عزلت اختيار نمودند و جاى آنان به گروه چپى و كمونيستان، اكثرا بى كفايت و ولنگار و جيره خوران سفارت شوروى داده شد، براننده نمى باشد. در اكثر منازل مستخدمين آنان و يا لنگى پوشى در حوالى خانه اكثر مامورين سابقه دار و مردمان سرشناس به جاسوسى و خبر كشى گماشته شدند، اينان باتربيت پائين و فهم ناقص در بدل يك مشت پولى كه از صدارت و ضبط احوالات ميگرفتند، خطرات زيادى براى ساكنان بيگناه مناطق مختلفه شهر فراهم مى نمودند.

مردم در هر جا از نو آورى خوش شان مى آيد، در شهر كابل هم با شروع رژيم، على الخصوص بعد از نطق «۳» غراى «رهبر» اميدوارى زيادى در جامعه بميان آمد كه با اعلام مقررى كمونيستان در كابينه، تشكيل يك كميته مركزى مرموز به سبك ماسكو و قيد و كنترول دائمى آزادى هاى فردى و لغو انتخابات پارلمانى، به نا اميدى انجاميد.

در رژيمى كه زير اسم «انقلاب مردمى» بوجود آمده باشد، چگونه ميتوان سرنوشت و مقدرات مردم آنرا به جيره خورانى سپرد كه دهه ها از سفارت شوروى معاش و هدايت ميگرفتند. عاقبت افغانستان چطور ميتوانست شكل ديگرى بخود بگيرد كه خائنين معلوم الحالى مانند فيض محمد بى سواد كه قاچاقچى حرفوى در شوروى بود، جيلانى باخترى، عبدالحميد محتاط، نعمت الله پژواك، حسن شرق جلالر وطن فروش «گرچه وطن او همانجا بود كه بخاطر آن تليفونى موجبات اين كودتاى چپى مشرب را فراهم نمود» و امثال آنان و صدهاى ديگر در اردو كه تعليم چنين روزى را در اتحاد شوروى ديده بودند.

شهيد «محمد هاشم ميوند وال» كه تا امروز هيچ ثبوتى موجود نيست او را به جرم خيانت محكوم نمايد، در همين عصر بدست پرچميان مقتدر رژيم و عدم بازخواست قانونى اولياى امور، در زندان جان سپرد و با لباس در گنماى دفن گرديد. صد هاى ديگر مانند شهيد «خان محمد خان مرستيال» كشته يا محبوس گرديدند كه رژيم، جرم «؟» شانرا در محكمه با صلاحيتى، به اثبات نرسانيد. ايشان همسايه نيك مابودند، خانمشان حتى نتوانست كه مارا در منزل براى ابراز تسليت بپذيرد، رژيم مقيد پليسى حتى در دروازه آن خانم بيوه هم از آن جاسوسان گماشته بود كه رفت و آمد دوستان و فاميل را كنترول نمايد. چنين بود اوضاع در دواير و موسسات خصوصى، مكاتب، پوهنتون و غيره.

بهر حال بيانیه «رهبر - محمد داود» كه از طريق راديو پخش گرديد، حرف به حرف آن يا انتقاد شديد از نواقص دهه ديموكراسى بود ويا وعده هاى فريبنده براى تشكيل يك دولت مردمى موعود و بينظير در پناه قانون، با حفظ موقف بيطرفى و حمايه از آزادى هاى فردى .

در مورد دههٔ قانون اساسی تا امروز اثبات اینکه آن دوره از چه جهت توسط «رهبر» کودتا بنام عصر «دیموکراسی قلابی» یاد شده و ادعا گردید که تهداب آن بر منافع شخصی، طبقاتی، تقلب و دسائس استوار بر دروغ و ریا و مردم فریبی «؟» گذاشته شده بود، بدست نیامده است. در مورد وعدهٔ يك اجتماع مرفهٔ دلخواه ملی ای در پناه قانون، باید گفت که قانون زمانی به نفع مردم یک مملکت بمیان می آید که نمایندگان ملت آنرا بسازند و نقیض منافع عالیای افغانستان قرار نگیرد و با روحیهٔ «قانون اساسی» سازگاری کامل داشته باشد. در حالیکه هیچ مملکت جهان در قرن بیست موجود نبوده است که با اکثر اعضای منتخبهٔ کابینهٔ طرفدار مسکو و به امر سفارت آنکشور، در عمل غیر منسلک و خود مختار باقی بماند.

در يك جامعه ای که تفکیک قوای ثلاثه معدوم گردیده باشد و قانون اساسی هم با مواد ضد و نقیض که قابلیت درك و اجرای آنرا «عملاً» ناممکن نماید نمیتواند اساس و پایهٔ حکومت مردم، از طرف مردم و برای مردم محسوب گردد.... طور مثال، قسمتی از مادهٔ ۴۷ این قانون اساسی که برخلاف وعدهٔ «رهبر»، نه بزودی بلکه بعد از سه سال و هشت ماه، جامعهٔ عمل پوشید، آزادی و خواسته های مردم را محدود به «اهداف انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲» میدانند که این اهداف که روشن نیست، دقیقاً محصول نظر يك شخص و یا يك گروه کودتاجی میباشد و عملاً همه آزادی های مندرجهٔ آنرا که قسماً تقلیدی از قانون اساسی دههٔ دیموکراسی «قلابی» بود، کاملاً محدود مینماید و متخلفین آن به حیث «خائن ملی» قابل محکمه و مجازات «؟» میباشد.

بنابراین نه تنها انتقادات و سخت گویی های يك «رهبر» از دههٔ دیموکراسی، قابلیت باور نداشت، بلکه وعده های جامعهٔ مرفه و انتخاب اشخاص لائق، کاردان، مجرب و ملی به کدر های دولتی، با قدرتمندی و سلطهٔ آشکارای «پرچم و خلق»، هم نقشی گردید برآب.

«محمد داود خان» وظیفتاً در ده سال انزوا در پهلوی پلان برطرفی پسر عم خویش، باید مطالعات خود را در شناخت اشخاص، وابستگی ها، اهداف و خط مش آنان تکمیل نموده و به مرحلهٔ اجرا در می آورد. هیچ عقل سلیمی باور نمی نماید که يك «رهبر» برای به قدرت رسیدن، از گروه چپ گرای جیره خوران و تعلیم یافتگان اتحاد شوروی، مطابق به نقشهٔ مرتبهٔ آنان که کاملاً متکی به قسمت اول و یک دورهٔ گزرا به اساس «دکتورین برژنف» بود، زمام امور را بدست بگیرد و متوجه نباشد که شوروی با همین پلان گذاریها و تربیت و همراهی «خائنین ملی» ممالک مختلفه، در همان عصر نصف جهان را به سلطه و حیطة قدرت خویش در آورده است.

با انتخاب چنان تیم کاری معلوم الحال، یک طفل مکتبی هم میتواندست حدس بزند که این قمار سیاسی خطرناک باید به نتیجه ای برسد که باید هم میرسید. اینکه «داود خان» بالاخره مذبحخانه بسیار ناوقت از خلق و پرچم رو گرداند و یا در پایان کار حتی با «برژینف» هم پنجه نرم کرد، آهن سرد کوبیدن و تلاش بیهوده، غیر ممکن و بی حاصلی بود.... پل های ویران عقبی را هرگز نمیتوانست سر از نو آباد نماید.

افغانستان زمانی از سایهٔ پردهٔ آهین نجات می یافت که دست آورد های عصر دیموکراسی با پلان های شاه عاقبت اندیش افغانستان و صدراعظم دانا و مدیر او، شهید «محمد موسی شفیق» به کمک ممالک عربی و شاه ایران، بعد از پرداخت قرضه های شوروی، مانند روش سیاسی ای که در مصر اتخاذ گردید، به نتیجه میرسید. افسوس که اقدام بی موقع و نابجای «کودتای ۲۶ سرطان» چنان یک فرصت و مجال آن رویای طلائی را از ملت افغانستان برای همیشه ربود. جای بسیار تعجب و افسوس است که «داود خان» بعد از عدم موفقیت در ادارهٔ

افغانستان و اقتدار زیاد از حد «حزب پرچم»، خود دقیقاً برای دریافت چنان یک پلانی از امریکا کمک خواست و به ملاقات «جیمی کارتر» رفت. البته دیگر خیلی دیر شده بود.

نتیجتاً، بدون تردید گروهی که سردار «محمد داود» را با همراهی اعتماد وی به آنان، به رویای قدرت رسانیدند، همان هایی بودند که خود وی و فامیل بیگناه، او را به خون کشانیدند. درین گیر و دار، افغانستان غیر منسلک و آزاد، همچنین تا ایندم در سرآشویی سقوط، به انهدام سوق داده شد و ملت مظلوم آن تا الآن با میلیون ها تلفات جانی، از قید بدبختی ها و آوارگی ها و ویرانی های بنیادی سرزمین خویش دمی نیاسود. بگفته استاد سخن حضرت سعدی «ع»:

### سعد یا شیرازی یا پندی مده کمزاد را کم زاد اگر عاقل شود، گردن زند استاد را

اینکه «داود خان» تعلقات حزبی خلق و پرچم را نداشت و شاید آرزو های بزرگی هم برای مملکت در سر میپرورانید، هیچ جای شك و تردید نمی باشد، ولی انتخاب تیم اداری و سیاسی وی با محدود طرفداران کم تجربه و به اقتدار آوردن گروپ های متعلق به مسکو، از چشم انداختن صد ها مامورین با تجربه و ملی از اقوام شریف هر گوشه مملکت، جلب هزاران جاسوس شوروی زیر نام «مشاورین و متخصصین» که ثابت گردید که همه اعضای منحوس KGB بودند، دید و وادید ها با فروخته شدگان وابسته ای چون «ناهیتهای راتب زاد و ببرک کارمل»، فرستادن هزاران جوان بی تجربه افغان به اتحاد شوروی و جذب شدن آنان به مفکوره مارکسیزم-لنینیسم، اگر هم چنین نتیجه تلخی نمداد، کمال و نهایت ناباوری و تعجب میبود.

اشتباه یگفر انسان عادی بذات خود گناهی کوچک در محدوده زندگی همان شخص و اطرافیان وی شمرده میشود، اشتباه یک فرد بزرگ و یک رئیس دولت، مانند «سردار داود خان» با قدرت نامحدود و خود ارادیت و روحیه دیکتاتوری خاص وی، در تاریخ افغانستان آزاد و غیرمنسلک، فصل کاملاً جدید و غیرقابل باوری را افزود نمود که هر صفحه ازین فصل از خصوصیات استثنایی و خم و پیچ های غرض آلود دشمنان داخلی و خارجی وطن در بیشتر از سه و نیم دهه، بصورت متواتر با خون اولاد وطن منقوش گردیده و از سرزمین ما یک ویرانه غم انگیز بی سرنوشت ساخته است .

نوت:

۱ - در قانون اساسی ۱۳۴۳، تفکیک قوای ثلاثه که از دست آورد های رژیم های دیموکراسی مییاشد، حاکمیت قوه اجراییه را بر دو قوه مقننه و قضائیه از بین برد و خاصیت منساوی بودن را در محدوده صلاحیت های آنان بوجود آورد.

۲ - قانون اساسی ۱۳۴۳ با موجودیت ماده «۲۴» که سلطنت را از حکومت جدا مینمود، صلاحیت تقرر به کرسی های بلند حکومتی رابه حکم «اعلیحضرت محمد ظاهرشاه»، از انحصار ۳۵ ساله «خانواده شاهی» افغانستان سلب نمود. عده زیادی از مؤرخین همین قسمت قانون اساسی را دال بر تصمیم «داود خان» برای کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ دانسته اند.

۳ - نطق «محمد داود خان»، فردای کودتای ۲۶ سرطان، صفحه ۳۰۶، «زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد»، اثر داکتر سید عبدالله کاظم.

پایان